



پیغام عشق

قسمت هزار و ششصد و هفتم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۷ گنج حضور، بخش ششم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۱۱

ز دَرَم راه نباشد، ز سرِ بام و دریچه

سَتَرَ الله عَلَینَا چه علای تو دارم

*سَتَرَ الله عَلَینَا: خداوند بر ما پوشانید.

*علای: بانگ و فریاد، هیاهو، سروصدا

خداوندا، اگر من از درِ سبب‌سازی به‌سوی تو راه ندارم، از بام، دریچه و روزن فضای گشوده‌شده به تو راه پیدا می‌کنم. تو اشتباه، اجحاف و خرابکاری ما را در سبب‌سازی و بستن مرتب روزن، چنان می‌پوشانی که انگار ما هرگز آن‌ها را انجام نداده‌ایم و من از حیرت این بخشش و بزرگواری توست که هی‌های تو را دارم، حرف تو را می‌زنم، شادی و خرد تو را در جهان پخش می‌کنم و راه یکی شدن با تو را پیدا می‌کنم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۸۲

خُنْک جانی که بر بامش همی چوبک زَنَد امشب

شود همچون سَحَر خندان، عَطای بی‌عدد بیند

*چوبک زدن: پاسبانی کردن، نگهبانی کردن

خوشا به حال جانی که بر بام خداوند یا بالای ذهن نگهبانی می‌دهد، یعنی دائماً فضا را باز می‌کند و نگهبان هشیاری‌اش است تا من ذهنی خودش و من‌های ذهنی دیگر بدانند که او مسئولیت هشیاری خود را به‌عهده گرفته، در فکرهايش گم نشده و سبب‌سازی نمی‌کند و در نتیجه آفتاب زندگی از درونش درمی‌آید. چنین شخصی مثل سحر خندان می‌شود و با هر بار باز کردن فضا و خندیدن، بخشش‌های بی‌عدد خداوند را می‌بیند.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۷۱

دل تو مثال بام است و، حواسِ ناودان‌ها

تو ز بام آب می‌خور که چو ناودان نمائد

دل تو مثل بام است و حواس پنجگانه تو شبیه ناودان. تو باید از بام آب بخوری تا مجبور نشوی آب گل‌آلود و آلوده ناودان را بخوری. یعنی نباید غذای پنج حس، ذهن و فکرها را بخوری. باید فضا را باز کنی و از آب رحمت ایزدی بخوری. [وقتی باران می‌بارد، گل‌آلود می‌شود و از ناودان پایین می‌رود، کسی هم که پایین ناودان ایستاده آب آن را آلوده می‌گیرد و می‌خورد. شما زندگی را در ذهن همانیده سرمایه‌گذاری می‌کنید و از ناودان درد می‌گیرید و می‌خورید. اگر فضا را باز کنید، آن آبی را که از آسمان می‌آید، دست اول و پاکیزه می‌خورید.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۷

کافیم، بدهم تو را من جمله خیر

بی‌سبب، بی‌واسطه یاری غیر

[مولانا از زبان زندگی می‌گوید:] ای انسان، من برای تو کافی هستم. تو فقط فضا را باز کن و مرکزت را عدم نگه دار تا من بدون سبب‌سازی ذهن و بدون واسطه‌هایی که من ذهنی ایجاد می‌کند، همه خیر و برکات را به تو بدهم و زندگی‌ات را سامان بخشم.

«بیت هندسی»

نکته: اگر خداوند در این لحظه کافی‌ست، پس چرا ما سبب‌سازی می‌کنیم؟ سبب‌سازی دارای بار است و امتحان کردن خداست. هر کسی هم که خدا را امتحان کند دچار خراب است و دارد خراب می‌کند.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۸

کافیم بی نان تو را سیری دهم

بی سپاه و لشکرت میری دهم

ای انسان، من برای تو کافی هستم، تو را بدون نان یعنی بدون همانیدگی‌ها و هر آن چه که ذهن این لحظه نشان می‌دهد و تو از آن زندگی می‌خواهی، سیر می‌کنم. همچنین بدون سپاه و قدرت‌های این جهانی، پادشاه جهان وجودت می‌کنم تا بتوانی کنترل همه جنبه‌های زندگی‌ات را به دست بگیری و از این جهان بی‌نیاز شوی.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۹

بی بهارت نرگس و نسرين دهم

بی کتاب و اوستا تلقین دهم

ای انسان، اکنون که در زمستان ذهن هستی اگر فضا را بگشایی و مرا به مرکزت بیاوری، بهار را به زندگی‌ات می‌آورم، چشم عدم را به تو می‌بخشم، از طریق تو حرف می‌زنم و زندگی‌ات را تبدیل به گلستان می‌کنم و بدون نیاز به استاد و کتاب‌های دانشگاه و دبیرستان فکری‌های خلاق در ذهنت ایجاد می‌کنم و علم و خردم را به تو می‌آموزم.

«بیت هندسی»

نکته ۱: این بیت علم را انکار نمی‌کند، چون اگر علمی مانند ریاضیات، فیزیک و شیمی و تکنولوژی نبود ما نمی‌توانستیم از طریق شبکه گنج حضور با هم صحبت کنیم و در ارتباط باشیم. کتاب برای آموزش ذهنی است ولی نمی‌توان به وسیله علوم ذهنی به خدا تبدیل شد.



نکته ۲: علم از طرف زندگی آمده، اما این حماقت بشر است که مثلاً بمب اتمی ساخته که غیر از کشتن و ویرانی اثر دیگری ندارد. اگر انسان به خدا زنده و مرکزش عدم بود، باز هم بمب اتمی می‌ساخت و جنگ می‌کرد؟ خیر. تاکنون هیچ کتاب دینی و هیچ پیغمبری نگفته که حتماً باید جنگ کنید.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۲۰

کافیم بی داروت درمان کنم

گور را و چاه را میدان کنم

ای انسان، من برای تو کافی هستم و بدون داروی بیرونی در فضای گشوده‌شده با نیروی شفا بخشی‌ام دردهایت را درمان می‌کنم. اگر عقل من ذهنی‌ات را صفر کنی و فضا را بگشایی، بدون اسباب و علت و هرآنچه ذهن نشان می‌دهد، این ذهن همانیده را که شبیه گور و چاه است، برای تو به میدان هموار مبدل می‌سازم یعنی فضای درونت را بی‌نهایت باز می‌کنم.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۸۹

با حضور آفتاب باکمال

رهنمایی جُستن از شمع و دُبال

*دُباله: فتیله، فتیله شمع یا چراغ

با حضور چنین آفتاب باکمال که در بیرون می‌درخشد، آفتابی که مثل چراغ‌های دیگر نه روغنش تمام می‌شود و نه فتیله‌اش را باید عوض کرد، از شمع و فتیله کمک و روشنایی خواستن اشتباه است.



[یعنی به جای این که فضا را باز کنیم تا آفتاب زندگی بتابد، دردهایمان را درمان کند و تمام مسائل ما را از بین ببرد، بیاییم از شمع ذهن استفاده کنیم که هزار جور آدای بد دارد. بر اثر درد نورش کم و منفی و مخرب می شود، مرتب هیجانات منفی و مانع و مسئله ایجاد می کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۰

با حضورِ آفتابِ خوشِ مَسَاغِ

روشناییِ جُستن از شمع و چراغِ

*خوشِ مَسَاغِ: خوش رفتار، خوش مدار

با وجود آفتاب خوش رفتارِ زندگی از شمع و چراغِ ذهن روشنایی خواستن اشتباه است. [ما به جای این که فضا را باز کنیم تا آفتاب خوش رفتار و خوش ادای زندگی بتابد، مرتب در ذهن با شمع و چراغِ هشیاری جسمی و درد که بدآداست، بعضی مواقع ها حوصله ندارد و هشیاری اش پایین و بالا می شود، سروکار داریم.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۱

بی گمان تَرکِ ادب باشد ز ما

کفرِ نعمت باشد و فعلِ هوا

اگر ما این لحظه از نعمتِ فضاگشایی و آوردن خداوند به مرکز برای این که به ما کمک کند استفاده نکنیم، بی گمان بی ادبی، قدرناشناسی و کفرِ بزرگ ترین نعمت را کرده ایم و کارمان فعلِ هوای نفس و عمل من ذهنی یعنی انقباض است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۲۸

شهرِ ما فردا پُر از شِکرِ شود

شِکرِ ارزان است، ارزان تر شود



اگر ما با گسترش عمل کرده و چارهٔ قبض را بکنیم و مرتب از قبض یاد بگیریم، در این صورت به زودی تمام روی زمین پُر از حضور، شکر و عشق می‌شود. انسان‌ها در دیگران خودشان را می‌بینند و دیگر ظلم نمی‌کنند. عدالتی که زندگی با «قضا و کُن فکان» در این لحظه می‌آفریند اجرا می‌شود و همهٔ ما شاد می‌شویم. شادی و آرامش ارزان است و باز هم ارزان‌تر می‌شود. [با گسترش آموزش مولانا و خواندن اشعار در فضای خانه، شکر برای همهٔ ما ارزان‌تر شده‌است زیرا هر کسی شادی را به جهان ارائه می‌کند.]

«بیت هندسی»

نکته: من ذهنی ایراد می‌گیرد و می‌گوید با وجود این‌همه درد چرا بخندیم؟ اما شما خاصیت خداوند را دارید و باید دائماً بخندید، صُنْع داشته و خلاق باشید. خدا را به مرکز آورده اول زندگی خودتان را درست کنید، بعد خواهید دید که در سایهٔ ارتعاش شما جهان هم درست می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۸

عقلُ قربان کُن به پیشِ مصطفی

حَسْبِيَ اللَّهُ گو که الله‌ام کفی

عقل من ذهنی خود را پیش مصطفی، هشیاری برگزیده و هشیاری همهٔ کسانی که به حضور زنده‌اند و از همانیدگی‌ها آزاد شده‌اند، قربانی کن و آن را دور بینداز. با فضاگشایی هشیاری نظر را انتخاب کرده، بگو خداوند برای من بس است؛ چرا که خداوند واقعاً برای تو کافی است.

«بیت هندسی»

نکته: شُکر نه تنها برای انسان کافی است، بلکه حتی بیشتر از کافی است. شکایت اصلاً لازم نیست و باید از آن پرهیز کرد. ولو این که وضعتان خیلی بد است باز هم شکایت و ملامت نکنید، بلکه با فضاگشایی حالتان را خوب کنید. یواش یواش

مهربانی با خودتان را شروع کنید. مهربانی و صدقه به خود اول از تن شروع می‌شود، چون این تن خیلی ملموس‌تر از جاهای دیگر است. بعد جان ماست و به‌همین ترتیب با فضاگشایی شروع به ورزش چهار بُعد کنید تا زندگی‌تان درست شود.

قرآن کریم، سوره زمر (۳۹)، آیه ۳۶

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ ...»

«آیا خدا برای نگهداری بنده‌اش کافی نیست ...؟»

قرآن کریم، سوره زمر (۳۹)، آیه ۳۸

«... قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ ...»

«... بگو: خدا برای من بس است ...»

قرآن کریم، سوره نساء (۴)، آیه ۴۵

«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا.»

«خدا دشمنان شما را بهتر می‌شناسد و دوستی او شما را کفایت خواهد کرد و یاری او شما را بسنده‌است.»

توضیح آیه:

خداوند دشمنان ما که همانیدگی‌های ما هستند را بهتر می‌شناسد، ولی ما در من ذهنی نمی‌شناسیم. فضاگشایی و دوستی او یعنی آوردن خداوند به مرکز، برای ما کافی است.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۰

لذتِ بی‌کرانه‌ای ست، عشق شده‌ست نام او

قاعده خود شکایت است، ورنه جفا چرا بُود؟

فضاگشایی و وحدت با خداوند، یک لذتِ بی‌کرانه و دائمی ست که «عشق» نام دارد و انسان را نیز بی‌نهایت می‌کند که هر کس به نسبت فضای گشوده‌شده درون و مرکز عدم از آن بهره‌مند می‌شود، ولی انسان در من‌ذهنی قاعده‌اش بر درد، شکایت و به فرمول درآوردن زندگی است و به جای تسلیم و فضاگشایی در برابر اتفاقات، به جفا و بی‌وفایی به اَلست تن می‌دهد و با همانیده شدن، از آن شادی محروم می‌ماند؛ وگرنه خداوندی که بی‌وفا نیست، چرا باید جفا کند؟

«بیت هندسی»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۱۴

ز ناسپاسی ما بسته است روزنِ دل

خدای گفت که انسان لِرَبِّه لَکَنود

به علت ناسپاسی، شکر نکردن، شکایت، استفاده از هشیاری جسمی و عقل من‌ذهنی به جای استفاده از توانایی‌مان در فضاگشایی، روزنِ دل ما بسته شده است و شمع حضورمان روشن نمی‌شود. خداوند نیز فرموده است که انسان نسبت به پروردگارش به شدت ناسپاس است.

«بیت هندسی»

نکته: اگر به اتفاقی که ذهن نشان می‌دهد «بله» بگوییم یعنی اعتراض و مقاومت نکرده و نجنگیم، فضا گشوده می‌شود. اما جنگیدن با اتفاق این لحظه ما را از جنس ذهن کرده و قربانی ذهن می‌شویم، نیروی زندگی از بین می‌رود و تبدیل به مانع، مسئله و درد می‌شود.

قرآن کریم، سوره عادیات (۱۰۰)، آیه ۶

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ»

«همانا آدمی نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است.»

توضیح آیه:

انسان از امکان فضاگشایی و آوردن خداوند به مرکز که به او داده شده استفاده نمی کند، به همین دلیل نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۹۷ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۷ گنج حضور، بخش هفتم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱

این دو ره آمد در روش یا صبر یا شکرِ نِعَم

بی شمعِ رویِ تو نتان دیدن مرین دو راه را

*نتان: نتوان

«صبر» و یا «شکر» دو راه یکی شدن مجدد و هشیارانه با زندگی هستند. اما بدون باز کردن فضا یا دیدن با چشمان خداوند، این دو روش را نمی توان تشخیص داد. بنابراین هر لحظه باید با فضاگشایی مرکزمان را از همانیدگی ها خالی کرده و با چشمان عدم ببینیم.

«بیت هندسی»

نکته ۱: صبر با من ذهنی در واقع تحمل است. برخی افراد تحمل می کنند یا از روی ترس چیزی نمی گویند که مبادا اوقات تلخی شود، یا با استدلال و سبب سازی صبر می کنند که این صبر حقیقی نیست. صبر واقعی درک زمان «قضا و کُن فکان» است که این زمان دست ما نیست.

نکته ۲: شکر من ذهنی هم شکر برای همانیدگی هاست، مانند زیاد شدن پول یا خانه بزرگ. البته این نوع شکر باز هم بهتر از ناشکری است، ولی شکر حقیقی نیست. شکر واقعی بابت فضای گشوده شده، جستن از این سیستم فکری، فضاگشایی و آوردن عدم به مرکز، و دیدن با هشیاری نظر بر حسب زندگی است.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۹

مست شوی و شهِ مستان شوی

چون که بگرداند پیمانه را

ای انسان، وقتی فضا را باز می‌کنی و چیزی به مرکزت نمی‌آید، خداوند پیمانه شراب خود را می‌گرداند و تو مست می‌شوی، فقط مست نمی‌شوی بلکه شاه مستان می‌شوی. در تمام کائنات مستی مثل تو پیدا نمی‌شود. تو از تمام نباتات، جمادات، حیوانات و فرشتگان بهتر می‌توانی مست خدا شوی.

مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره بیستم

جام بر دست، به ساقی نگرانیم همه

فارغ از غصه هر سود و زیانیم همه

همه ما انسان‌ها جام خالی در دست گرفته و در حال نگرستن به ساقی ازل یعنی خداوند و زندگی هستیم که شراب عشق و شادی و آرامش خود را در آن بریزد. همه ما از غصه‌ها و نگرانی‌های من‌ذهنی برحسب بد و خوب کردن و کم و زیاد شدن همانیدگی‌ها آسوده هستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۹۷

من ز فخر انبیا سر چون گشتم؟

خورده‌ام حلوا و، این دم سرخوشم

پس من چگونه از فخر انبیا، حضرت مصطفی، سرپیچی کنم؟ وقتی فضا را باز کردم آن هشیاری برگزیده به من گفت این لحظه باید حلوا شیرین حضور را بخوری، من هم دیگر منتظر شما من‌های ذهنی نشدم، حلوا را خوردم و این لحظه سر حال و سرخوشم، فکرهایم خلاق و انعکاس آن در بیرون نیک است.



نکته: شما از سخن زندگی که از زبان انبیا و مولانا بیرون می‌آید، سرکشی نکنید. مولانا می‌گوید این لحظه باید فضا را باز کنی و حلوا را بخوری، به زمان گذشته و آینده نرو. تفسیر این بیت این است که من در زمان مجازی نمی‌افتم، این حلوا در آینده نیست. من در این لحظه فضا را باز می‌کنم و حلوا، شیرینی و خرد زندگی را می‌چشم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۴

آمد شراب آتشین، ای دیو غم گنجی نشین

ای جان مرگ‌اندیش، رو، ای ساقی باقی درآ

مرگ‌اندیش: آن که پیوسته در اندیشه مردن باشد؛ مجازاً من ذهنی که با اندیشیدن و عمل به آن خویش را تباه می‌سازد. ساقی خرامان رسید و شرابی را به من داد که آتش عشق را در من شعله‌ور کرده و مرا با خدا یکی می‌کند. ای دیو من ذهنی که با خود غم می‌آوری، برو و یک گوشه‌ای بنشین؛ چراکه توانستم فضا را باز کنم و عدم را به مرکزم بیاورم. ای جان مرگ‌اندیش من ذهنی، موقع رفتن تو فرا رسیده و ای ساقی باقی، ای خداوند حالا دیگر تو به مرکز من بیا. نکته: این بیت نشان می‌دهد که من ذهنی دائماً به‌سوی نابودی خودش و دیگران می‌رود و به هیچ‌کس رواداشت زندگی ندارد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

جام بقا گیر و بهل جام خواب

پرده بود خواب و حجاب عیان

*بهل: رها کن

فضا را باز کن و از فضای گشوده‌شده شراب بگیر. شراب خوابیدن در ذهن و فکر همانیدگی‌ها را دور بینداز و از جهان بیرون خوشی و زندگی خواه. شادی و مستی فضای یکتایی پایدار و عمیق است اما خوشی این جهان گذرا و دردسرساز

است. از آن رو که دیدن برحسب همانیدگی‌ها، پرده و یک حجاب عینی و آشکار است. درست مثل یک پرده ضخیمی که زندگی پشت آن قرار گرفته و تو آن را نمی‌بینی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

ساقیِ باقی‌ست خوش و عاشقان

خاکِ سیاه بر سرِ این باقیان

در این جهان فقط خداوند و کسانی که جنس اصلی خود را شناخته‌اند، خوش‌اند و شادی حقیقی دارند. خاک سیاه بر سر بقیه انسان‌هایی که در افسانه‌ی من‌ذهنی گیر افتاده و به جز غصه و درد و بدبختی از زندگی ثمره‌ای نداشته‌اند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

زهر از آن دستِ کریمش بنوش

تا که شوی مهترِ حلوائیان

*مهتر: بزرگ‌تر

سختی پذیرش اتفاق این لحظه، بدون قید و شرط و فضاگشایی در اطراف اتفاقات، شبیه خوردن زهر است. اما تو این زهر را از دست سخاوتمندِ خداوند بنوش و زیر بار سختی آن برو تا درنهایت با باز کردن فضای درونت، سرور و پیشوای کسانی شوی که با فضاگشایی‌های پی‌درپی شاهد و حلوائی شادی و آرامش را در جهان می‌پراکنند.

مولوی دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۹

ای عاشقِ جَریده، بر عاشقان گزیده

بگذر ز آفریده، بنگر در آفریدن



*جَریده: یگانه، تنها

ای عاشق یگانه، ای انسان، تو همیشه به عنوان زندگی و جوهرِ قائم به خود، تنها و با خدا یکی هستی. تو نسبت به نباتات، جمادات و غیره که عاشق خداوند هستند، گزیده هستی؛ بنابراین از چیزی که ساخته شده بگذر و به آفرینندگی بپرداز.

«بیت هندسی»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۲۷

هر لحظه و هر ساعت یک شیوه نو آرد

شیرین تر و نادرتر، ز آن شیوه پیشینش

وقتی تسلیم می شوید و فضا را در اطراف اتفاقات می گشایید، خداوند لحظه به لحظه می خواهد با یک شیوه جدید که از صنع و «قضا و کُن فکان» می آید شما را از همانیدگی ها آزاد کند و زندگی تان را در درون و بیرون سامان دهد. این شیوه شیرین تر و کمیاب تر از شیوه پیشین است و زندگی را برایتان آسان تر می کند.

نکته: گذشته را رها کنید و آینده را براساس امتداد گذشته نسازید. «آلست» می گوید که آینده ما لازم نیست امتداد گذشته باشد، آلست می گوید که ما می توانیم در این لحظه به صنع دست بزنیم و آینده را درست کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۴۴

بر گذشته حسرت آوردن خطاست

باز ناید رفته، یاد آن هباست

*هَبا: مخفف هَباء به معنی گرد و غبارِ پراکنده، در این جا به معنی بیهوده است.

افسوس و حسرت گذشته را خوردن، کاری نادرست است. گذشته و فرصتی که از دست رفته دیگر باز نمی‌گردد و یاد گذشته نیز امری بیهوده است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۹

تا گشاید عَقدۀ اشکال را

در حدّث کرده‌ست زرّین‌بیل را

*عُقدۀ: گرّه

*حدّث: سرگین، مدفوع

انسان برای حل مشکلات و مسائلی که ذهن درست کرده، به‌جای این که فضا را باز و مرکزش را عدم کند و از جنس هشیاری حضور شود، بیل زرّین زندگی را که توانایی صنع دارد در کثافات همانیدگی‌ها و دردهای حاصل از آن‌ها فروبرده و می‌خواهد به‌وسیلهٔ عقلِ ذهنی، مسائلی که من ذهنی به‌وجود آورده را حل کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۶۰

عقدۀ را بگشاده گیر ای مُنتهی

عقدۀ ای سخت است بر کیسۀ تهی

*مُنتهی: به‌پایان‌رسیده، کمال‌یافته

ای انسان که به انتهای تکامل هشیاری رسیده‌ای و می‌توانی در این لحظه با فضاگشایی به بی‌نهایت خدا زنده شوی، این مسائلی را که با من ذهنی ایجاد کرده‌ای حل‌شده فرض کن و جدی‌نگیر، چراکه این مسائل ذهنی همچون گرّه بسیار سخت بر کیسۀ تهی هستند و حل کردن آن‌ها مثل باز کردن گرّه کیسۀ تُهی، کار بیهوده‌ای است.

نکته: شما هیچ مسئله من ذهنی را جدی نگیرید و نگذارید مسائل شما را دوباره به مسائل بکشند و به گذشته ببرند. این موضوع خیلی مهم است! این ابیات در برنامه گنج حضور خوانده می شوند که شما به گذشته نروید، چون من ذهنی شما را به گذشته خواهد برد؛ شما نروید بلکه دست به صنع بزنید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۶۱

در گشادِ عقده‌ها گشتی تو پیر

عقده چندی دگر بگشاده گیر

ای انسان، تو در حل کردن مسائلی که با من ذهنی ایجاد کرده‌ای پیر و استاد شده‌ای. حالا فرض کن چند مسئله دیگر را هم به وسیله ذهنت حل کردی. [به بیانی از حل کردن مسائل با ذهن دست بردار و دست به آفرینندگی بزن تا مسائل قبلی‌ات را حل کنی و مسئله جدید هم خلق نکنی. همچنین همانندگی‌هایت را با شناسایی بینداز و همانندگی جدید نیز درست نکن.]

«بیت هندسی»

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



منابع: برنامه ۹۹۷ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

